

عملیات انفال (نسل کشی کردهای عراق) و رژیم بعث

رحمت عباس تبار^۱
خسرو محمد حسین پور^۲

چکیده

انفال، نام عملیاتی بود که رژیم بعث عراق برای کشتار دسته جمعی کردها استفاده نموده است. تا کنون بازخوانی های متعددی با رویکردی قومی یا سیاسی به این مسئله انجام شده است اما پژوهش حاضر بنا دارد از منظری متفاوت، به رابطه میان انفال و ماهیت رژیم بعث بپردازد. لذا سوال اصلی این است که ماهیت رژیم بعث در ارتباط با انفال را چگونه می توان توصیف نمود؟ و اینکه چه رابطه ای می توان میان رژیم بعث و انفال برقرار نمود؟ انفال یا همان نسل کشی کردهای عراق، در جامعه ای به وقوع پیوست که تمام ویژگی های یک جامعه توده ای و همچنین رژیمی توتالیتر را داراست. مفروض مقاله این است که انفال، تنها در رژیم توتالیتری همچون بعث می توانست رخ دهد. بنابراین با استفاده از نظریه توتالیترسیم، به آزمون فرضیه پرداخته و همچنین برای تحلیل داده ها از روش تحلیلی_ توصیفی بهره گرفته ایم. یافته های پژوهش حاکی از آن است که تنها زمانی می توان ماهیت اصلی رژیم بعث را فهمید و علت نسل کشی هایی همچون انفال کردها، کشور گشایی ها، نظامی گری ها و غیره را درک نمود که آن را به مانند رژیمی توتالیتر فهمید و بررسی کرد.

واژگان کلیدی

انفال، کردها، رژیم بعث، توتالیترسیم.

۱. استادیار گروه علوم سیاسی و هیات علمی دانشگاه مازندران r.abbastabar@umz.ac.ir

۲. کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه مازندران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۷/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۱۹

مقدمه و بیان مسئله؛

کردها در عراق به عنوان یک گروه قومی از هنگام تشکیل کشور عراق در سال ۱۹۳۲/۱۳۱۱، با حکومت مرکزی عراق درگیر و به دنبال حقوق خود بودند. در دوران قبل از روی کار آمدن بعثی ها ، حکومت‌های پی در پی آمدند و رفتند و مسئله کرد برای هر کدام از این حکومتها ، مسئله ای پر دردسر و پر هزینه بود . ولی با این حال هیچ کدام از این حکومتها به این فکر نیفتادند که کردها را برای همیشه نابود کنند و یا به دنبال پاکسازی قومی کردها باشند. گرچه در حکومت‌های قبل از حکومت بعث، مسئله کردها وجود داشت و درگیری‌ها و تنشهایی هم با خود به دنبال داشت ولی هیچکدام از این حکومتها به مانند رژیم بعث برای کردها خطر آفرین نبود.

رژیم بعث که از سال ۱۹۶۸ / ۱۳۴۷ تا ۲۰۰۳ / ۱۳۸۲ قدرت رادر عراق در دست داشت، باعث فجایع و خشونت‌های زیادی شد. در طول این سالها حزب بعث با زمامداری صدام و نهادهای مخوف وابسته به آن، هر گونه مخالفت با دولت یا به تعبیری دیگر ایدئولوژی پان عربیسم بعثی ها با شدیدترین سرکوبها روبه رو می شد. صدام حسین با بکارگیری نهادهای مخوفی همچون پلیس مخفی، استخبارات ، جهاز هنین ، امن العام و مخالفان خود را سرکوب می کرد. جهاز هنین یکی از نهادهای سایه بود که از متخصص ترین کادرهای امور اطلاعاتی انتخاب شده بود. این نهاد از مردان مسلحی تشکیل شده بود که در طول حوادث کودتای ۱۹۶۸/۱۳۴۷ با بعث بودند. در آغاز هنین به عنوان قدرت جایگزین حزب که از موقعیتی استراتژیک در دولت برخوردار بود، توسط کادرهای افسر بعث ایجاد شده بود. زیر نظر همین سازمان بود که مسئول شکنجه و کشتار چند هزار نفر از کمونیستها و کردها شد. (makiya, 1998:38).

حزب بعث در جهان عرب خود را یک حزب خلقی می داند و کوشش می کند تا حدودی تئوری های کمونیسم را تقلید کند و به همین منظور قویا از سیستم تمرکز قدرت، رعایت سلسله مراتب حزبی، آرایش پنهانکاری و شبکه جاسوسی برخوردار است. از سوی دیگر، از نظر زیربنایی به هسته های محلی، روستایی، صنفی و تعاونی تقسیم شده که هر کدام دارای دوازده عنصر است که تحت نظر مدیریت کمیته منتخب اداره می شود(بیگدلی، ۱۳۶۸:۶۹). درگیری ها و تضادهای کردها با رژیم بعث از اوایل به قدرت رسیدن آنها خود را آشکار کرد . بعثی های به کردها وعده حل مسالمت آمیز مسئله آنها را می داد ولی آن زمانی بود که آنها در وضعیت ضعف و فروپاشی بودند. ولی هنگامی که آنها قدرت خود را تثبیت نمودند ، با تمام قدرت به سرکوب

کردها پرداختند. یکی از خشن ترین سرکوبها که می توان عنوان نسل کشی علیه کردها نامید در سال ۱۹۸۸/۱۳۶۷ رخ داد. بعثی ها برای این عملیات عنوان انفال را انتخاب کردند. عملیات انفال در سال ۱۹۸۸/۱۳۶۷ م یکی از مجموعه حملات نسل کشی کردهای شمال عراق بود. این عملیات توسط علی حسن مجید، عموزاده صدام حسین که در آن زمان وزارت دفاع را برعهده داشت، رهبری می گشت. نتیجه انفال به ۱۸۰ هزار نفر کشته و حملات شیمیایی منجر شد. حملات شیمیایی به شهر حلبچه در ماه مارس ۱۹۸۸ / ۱۳۶۷ م یکی از موارد بود. قریب به ۲ تا ۳ هزار روستا ویران و بسیاری از کردها ناچار به تبعید به: «شهرک های اجباری» و جنوب عراق شدند. هزاران سند رسمی عراقی شاهدهی بر وسعت کشتار کردها است. انفال اصطلاحی است مأخوذ از سوره ی هشتم قرآن و به معنای غنایم جنگی است. عراقی ها با استفاده از این اصطلاح درصدد توجیهی مذهبی برای آنچه می خواستند، برآمده بودند (گوتتر، ۲۰۱۴: ۱۱۱). انفال در هشت مرحله انجام شد و در هر مرحله یکی از مناطق کردنشین مورد هدف قرار گرفت. ابتدا یک محل را توپ باران و بمباران شیمیایی می کردند، و سپس ارتش وارد عمل می شد و کسانی که زنده مانده بودند را می گرفتند و آنها را به اردوگاه هایی که برای آنها تدارک دیده بودند، می بردند. در مرحله بعدی مردان ۱۵ تا ۷۰ سال را دست چین می کردند؛ کودکان را از پدر و مادر جدا می کردند و پلیس مخفی (امن) شبانه آنها را در گورهای دسته جمعی که برای آنها کنده بودند می بردند و همه آنها را به وسیله افراد مسلح می کشتند و گورها را با بولدزر پر می کردند. انفال نشان دهنده ی تلاش بعثی ها برای نابود کردن روستاهای کرد نشین و کشاورزی آنها و در واقع نابود کردن و ریشه کن کردن جمعیت کرد بود. این عملیات نه تنها شامل مبارزین چریک می شد بلکه کودکان و زنانی را هم شامل می شد که هیچ گونه وابستگی سیاسی نداشتند (holden, 2012: 258).

براین اساس و با توضیحاتی که اشاره شد می توان سوال اصلی خود را اینچنین مطرح نمود که ماهیت رژیم بعث چیست؟ چگونه می توان آن را توضیح داد که بتوان انفال را با آن تبیین نمود؟ انفال محصول چه نوع رژیم سیاسی می تواند باشد؟ این پژوهش دارای اهمیت زیادی است به این دلیل که خلق چنین فاجعه هایی بدون درک ماهیت اصلی رژیم، چهره ای تیره و تار را برای ما ترسیم می کند. بر همین اساس تبیین ماهیت رژیم بعث به ما این کمک را می کند که فاجعه هایی که در دوران زمامداری آن رخ داده است را بهتر بتوان توضیح داد. فرض اصلی ما در این مقاله این است که رژیم بعث، رژیمی توتالیتر است و انفال محصول مستقیم

رژیمی توتالیتری همچون بعث است. در واقع تنها با درکی از رژیم بعث به مثابه ی رژیمی توتالیتر می توان ، مسئله انفال را توضیح داد. بر همین اساس ما برای رسیدن به پاسخی در جهت سوال اصلی این مقاله ، از نظریه هانا آرنه درباره رژیم های توتالیتری بهره خواهیم گرفت.

ادبیات پژوهش:

در مقاله‌ای تحت عنوان «انفال و مدرنیته» مریوان وریا قانع که به طور اختصاصی به نسل کشی کرد ها یا پدیده ی انفال پرداخته است. نویسنده ی این مقاله به شدت به مدرنیته بد بین است و مدرنیته را به «مدرنیته مسلح» تشبیه میکند و دولت بعث را به عنوان یک دولت مدرن قلمداد میکند. وریا قانع بیش از حد بر روی جنبه های عینی مدرنیته مثل بروکراسی ، ارتش ، سلاح های تخریب کننده، زندان، ایدئولوژی تاکید میکند و سعی می کند به ما بگوید که ما در جهانی پر از خطر زندگی می کنیم و انفال و هزاران پدیده مثل انفال احتمال دارد که در آینده دوباره رخ دهد و فقط حادثه ای در گذشته نیست که رخ داده باشد و به تاریخ پیوسته باشد . با این حال وریا قانع هنگامی که در مورد رژیم بعث صحبت می کند ، آن را به مثابه ی دولتی مدرن و بر اساس تز فوکو آن را ناشی از زیست سیاست می داند . در حالی که ما در اینجا استدلال می کنیم که رژیم بعث، رژیمی توتالیتر است و باید در همین منطبق مورد بررسی قرار گیرد. (وریا قانع، ۱۹۹۹).

در کتابی دیگر تحت عنوان ، انفال و اراده ی معطوف به کشتن و فراموشی ، پژوهشی درباره ریشه های انفال از نویسنده ی کرد به نام بختیار علی به طور ویژه به انفال و عقلانیت بعث می پردازد. بختیار علی در این کتاب معتقد است که برای شناخت انفال باید بعث را بشناسیم. وی همچنین به این نکته مهم اشاره میکند که تنها راهی که میتوان بآن بعث را شناخت ، تفسیری هر می گونه است. و این به این معناست که نقش مرکز و رهبر به حدی مهم است که بدون آن نمی توان ماهیت قدرت در رژیم بعث پی برد. در توصیف صدام حسین می گوید که او قانون ساز، فرمانده ، قاضی و رهبر کشور است. و رهبر هر چیزی است که بشود بر آن فرمانروایی کرد. در واقع برای او صدام حسین در مرکز است و ماهیت قدرت در آن طوری است که اگر مرکز دچار حادثه ای شود تمام سیستم بعث دچار نقصان می شود. در سیستم بعث باید همه قدرتهای کوچک خود را تا اندازه ای کوچک کنند تا بزرگی و شکوه رهبر و مرکز بزرگ و بزرگتر شود. بختیار علی

هم چنین در توصیف سیستم «کنترل کردن» بعث می گوید «بعث می خواهد همه جهان را به یک آینه بزرگ بدل کند، آینه ای که جز تصویر خود هیچ تصویر دیگری در آن نباشد». با این حال بختیار علی هر چند که به تفسیر ما بسیار نزدیک است ولی فاقد معنایی است که ما بر آن تاکید می کنیم. چگونگی به قدرت رسیدن بعث یکی از این مواردی است که در اینجا به آن اشاره نشده است و ما از طریق نظریه هانا آرنت و خصلت توده ای این رژیم درصدد پاسخگویی به آن هستیم. (بختیار علی، ۱۹۹۹).

همچنین در اثری دیگر تحت عنوان نسل کشی در عراق؛ حمله انفال علیه کردها، اثر میدل ئیست ووج به انفال و کردها پرداخته است. این کتاب دارای نکات مهمی است و انفال را به طور ویژه بررسی نموده است. بر همین اساس در این کتاب تمام مراحل انفال مورد بررسی قرار گرفته است و نقش حزب بعث و بوروکراسی گسترده رژیم بعث را مورد بررسی قرار داده است. با این حال فاقد چارچوب نظری خاصی است و بیشتر به خواننده داده های خام ارائه می دهد. ولی ما در این مقاله استدلال می کنیم که جدای از اینکه تمام انفال را واکاوی می کنیم به ماهیت رژیمی که آن را مسبب شده است، می پردازیم. (میدل ئیست ووج، ۱۹۹۳).

مدل تحلیلی پژوهش: توتالیتراریسم

هانا آرنت در ارتباط با توتالیتراریسم، میان استبداد و توتالیتراریسم تفاوت قائل می شود و نتیجه و حاصل یک حکومت توتالیتر را نابودی زندگی انسانی می داند. وی دلیل اصلی شکل گیری حکومت های توتالیتر را ظهور توده ها به واسطه فرو پاشی و اضمحلال ساختارهای طبقاتی که بر مبنای منافع و مشترکات جمعی شکل گرفته بودند می داند و توده را جمعیتی تک افتاده، منزوی و تنها تعریف می کند که نه به دلیل نیازها و اهداف مشترک، بلکه بواسطه خلاء هویتی در خدمت هدف اقلیتی خاص در قالب سازمانی سیاسی قرار می گیرد. یکی از ویژگیهای سر بر کشیدن نازی در آلمان و جنبشهای کمونیستی در اروپا پس از ۱۹۳۰/۱۳۰۹، این بود که آن ها اعضایشان را از میان همین مردم آشکارا بی تفاوت پیدا می کردند، مردمی که احزاب دیگر به دلیل بی حسی یا خرفتی مفرطشان آن ها را نادیده می گرفتند (آرنت، ۱۳۸۸: ۷۰-۷۱) در واقع می توان این گونه بیان کرد توتالیتراریسم نظامی سیاسی است که هدفش ((عامه سازی)) مردم است تا مرزهای جامعه سیاسی را با گسترش اولی و تحدید دومی بطور مداوم تغییر دهد (اسپیرو و دیگران، ۱۳۸۴: ۳۶).

از دیدگاه ایدئولوژیک نیز توتالیتار دارای یک منطق سخت است. دنیایی که ایدئولوژی توتالیتار را می‌سازد به گونه‌ای روشن متوهم و یکپارچه است. توتالیتاریسم ایدئولوژی خود و ترویج آن را چنان جدی گرفته که به نظامی تبدیل می‌شود که در آن به مجرد پذیرش نخستین اقدام، همه چیز در حالت صریح و حتی جبری در هم می‌آمیزد. هیچ چیز جز منطق یکپارچه کردن اعضای نظام، یکپارچه‌شدنی که تا حد بی‌محتوا شدن پیش می‌رود، اهمیت ندارد. (لوگوف، ۱۳۸۵: ۶۳).

آرنت بر این باور است که جهان‌گرایی، مشارکت اجباری، سرکوب انجمن‌ها، خشونت، پیش‌بینی‌ناپذیری و هدف واحد، از شاخص‌های اصلی یک نظام توتالیتار محسوب می‌شود. شاخص‌هایی که در چارچوب آن، سلطه بر فرد امری طبیعی جلوه‌گر شده، و تکثر و فردیت، و در چشم‌اندازی کلی‌تر حوزه عمومی (مربوط به دولت) و حوزه خصوصی (مربوط به جامعه مدنی) معنا و مفهومی نخواهند داشت، چراکه هم‌گن و هم‌شکل بودن افکار و اعمال، آن هم در قالب و مجرای که قوانین توتالیتار دم و بازدم آن را تنظیم می‌کنند، معیار محسوب شده و مشروعیت می‌یابند. آرنت بر این باور است که برای رسیدن به چنین سطحی، توتالیتاریسم از دو ابزار تبلیغات و ارباب سود می‌برد تا بتواند توده‌ها را با خود همراه سازد، البته با این تفاوت که تبلیغات بعد از تثبیت حکومت توتالیتار قطع می‌شود، اما ارباب در هیئت پلیس مخفی با شدت هرچه بیشتر تر به راه خود ادامه می‌دهد. «تبلیغات بخشی از جنگ روانی است؛ اما ارباب... حتی پس از آن که رژیم توتالیتار به اهداف روان‌شناختی‌اش دست می‌یابد، همچنان به کار گرفته می‌شود... در جایی که فرمانروایی ارباب به کمال خویش می‌رسد — مانند اردوگاه‌های کار اجباری — تبلیغات یک سره ناپدید می‌شود؛ تا اندازه‌ای که حتی در آلمان نازی آشکارا ممنوع می‌شود» (آرنت، ۱۳۸۸: ۱۰۶). آرنت از موضعی اگزستانسیالیستی محور بخش انسان است. انسانی که وجودش در هستی به مسئله تبدیل شده است. انسانی که آزاد زاییده شده ولی از اضطراب ناشی از آن وضع یعنی آزادی به رعیت و بندگی پناه می‌برد، رعیتی که هر دم بر طول و تفصیل و آب و تاب آن افزوده می‌شود. (آرنت، ۱۳۸۸: ۱۱۰). آرنت درباره ماهیت جامعه توتالیتار پرسش‌هایی را مطرح کرد، پرسش‌هایی همچون «چه اتفاقی رخ داد؟ چرا این اتفاق رخ داد؟ چگونه رخداد این اتفاق ممکن شد؟ نخستین تبیین، تاریخی و جامعه‌شناختی است که آرنت به آن می‌پردازد. او در این شیوه، سعی می‌کند پرسش‌هایی را پاسخ گوید، که درباره پیدایش و رشد وحشت و استیلا در جامعه توده‌ها (mass society) قابل طرح است، یعنی آنچه را که «نهر زیرزمینی تاریخ

غرب» می نامد و معتقد است که سرانجام از زیرزمین به سطح آن آمده است و کرامت سنت ها را غضب کرده است (واتسن، ۱۳۸۵ : ۲۸).

مسئله ای که در تحلیل حکومت های توتالیتر بسیار مهم است، مسئله توده هاست. حکومت توتالیتر در واقع با توده ها سر و کار دارد و این به معنی این است که در جامعه توده ای، طبقات و نهادها از بین می رود و چیزی که باقی می ماند توده ای بی سر و ته که حکومت توتالیتر آنها را سازمان دهی می کند. اصطلاح توده ها به آن مردمی اطلاق می شود که به دلیل آنکه ماهیتا چیزی بیشتر از مجموعه ای از افراد بی هویت و بی تفاوت نیستند. بخش های توتالیتر از بین توده ها این است که اکثریت اعضای آن را کسانی تشکیل می دادند که بیش از آن هرگز در صحنه سیاسی حضور پیدا نکرده بودند که منجر به بی تفاوتی نسبت به استدلال های مخالفان سیاسی جنبش می شد. (آرنت، ۱۳۶۳: ۴۴-۴۳) ویژگی های اصلی انسان توده ای، نه سندگلی و نه واپسگرایی است، بلکه انزوا و نداشتن روابط اجتماعی بهنجار، ویژگی اصلی این انسان را می سازد. برای این توده ها که از جامعه طبقاتی دولت ملی برخاسته بودند که شیرازه آن از احساس ملیت گرایانه ساخته شده بود، طبیعی بود که می بایست در نخستین تجربه نومیدانه تازه شان به یک ملیت گرایی خشونت آمیز گرایش داشته باشند. (آرنت، ۱۳۶۳: ۴۶-۴۵).

جدای از ویژگی هایی که در بالا به آن اشاره شد که در شکل گیری توتالیترایسم نقش داشتند که بیشتر به تحلیل وقایع پیشین می پردازد آرنت به مسائل دیگری هم می پردازد که در توفیق توتالیترایسم چشمگیر بوده است یکی از این شرایط استفاده از ترور و ارباب بود. نقشی که پلیس مخفی در دولت های توتالیتری باز می کرد این امکان را فراهم آورد که زندگی انسان ها بسیار سخت تر و گسترده تر از هر زمان دیگر تحت کنترل قرارگیرد. آرنت می نویسد: «ترور یا ارباب جوهر حکومت توتالیترایسم است. (بردشا، ۱۳۸۰ : ۷۸). ترور و ارباب فضای عمومی را بکلی ویران و تباه می کند، چون به معنای واقعی کلمه نمی گذارد مردم با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. مردمی که آزادی ندارند تا هراسها و دل بستگی هایشان را با هم قسمت کنند با تهدید و ارباب به گوشه عزلت جنون آور اندیشه هایشان یا به اطاعت خاموش توده ای رانده می شوند (بردشا، ۱۳۸۰ : ۸۰). نفی «خویشتن، خودمختار به وسیله آرنت به این دلیل بود که معتقد است که تاثیرات ترور و ارباب در دولت توتالیتری که انسانها را از هم جدا می کند و به انزوا می کشاند و مانع مشارکت آنان در هر نوع تکثر بین الاذهانی می شود. ویران کردن تکثر در دولت توتالیتری سوپزکتیویته ای تنها و در افراد را بر فرد تحمیل می کند. همین ویران کردن تکثر و به انزوا

کشاندن افراد و کنترل رفتار آدمی است که توتالیتریسم را از اشکال دیگر اقتدارگرایی جدا می‌کند یا به قول هانس بوخه‌ایم «خصلت ویژه واقعی توتالیتریسم تهاجم و حمله خزنده به انسانها از طریق منحرف کردن افکار و زندگی اجتماعی است» (بردشا، ۱۳۸۰: ۷۸).

در واقع دولت توتالیتری به وسیله ای این شبکه از ترور و ارباب کل جمعیت را به زیر سلطه خود می‌آورد. در درون خود کشور و دولت حاکمیت ترور و وحشت برای حفظ قدرت الزامی است، اما برای آنکه کنترل دائمی تضمین شود رژیم های توتالیتری ناچارند شبکه سلطه خود را به تمام جهان گسترش دهند آرنه می‌نویسد: «مبارزه برای سلطه تام و تمام بر کل جمعیت جهان، حذف هرگونه واقعیت غیرتوتالیتری رقیب، ذاتی رژیم های توتالیتری است. اگر آنها به دنبال حکومت جهانی به عنوان هدف نهایی شان نباشند به احتمال زیاد همه قدرتی را که به دست آورده اند از دست خواهند داد. (آرنه به نقل از بردشا، ۱۳۸۰: ۹۲).

بنیان و قدرت حزب بعث (۱۹۶۸-۲۰۰۳):

حزب بعث در اوایل دهه ی ۱۳۱۹/۱۹۴۰ به دست دو دانشجوی سوری بنیان گذاشته شد. اهداف ایدئولوژیک آن، سوسیالیسم، آزادی و یکپارچگی، احساسات ژرف بسیاری از عراقی ها و دیگر اعراب را باز می‌تابانید. پس از جنگ جهانی دوم، ایدئولوژی بعث به یک جنبش سیاسی توده ای با چندین ویژگی متمایز گسترش یافت: پان عربیسم (اعضای آن معتقد بودند که تمام کشورهای عربی پس از جنگ به وجود آمده اند و در واقع آنها بخشی از ملت عرب هستند)، سوسیالیستی (به اعتقاد آنها ثروت عرب متعلق به آنهاست) و ضد امپریالیستی (-farouk- sluglett and slug ett, 1987, 1990: 88-89). نکته مهم دیگر در این مورد تأثیر الگوهای «اروپایی جدید» یعنی ایدئولوژی های نازیست و فاشیست و نیز ایدئولوژی سوسیالیست (اتحاد شوروی) در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ بود. حزب در بین روشنفکران عراقی به ویژه اعراب سنی شهر نشین طی دهه ی ۵۰ گسترش یافت (برنز و کمالی، ۱۳۸۸: ۲۲۰). در سال ۱۳۴۷/۱۹۶۸، دولت حمایت توده ها را از دست داد و همچنین نظامی ها هم از طرفداری آن دست کشیدند. افسران نظامی با هیچ پشتیبانی سازمانی در ژوئیه ۱۳۴۷/۱۹۶۸ هماهنگ شده و حزب بعث به قدرت رسید. در عرض چند هفته، حزب بعث به یک حزب بسیار سازماندهی شده تبدیل شد. در سال ۱۳۴۶/۱۹۶۷، یک گروه شبه نظامی و یک سرویس اطلاعاتی اضافه شد و شاخه های محلی حزب تأسیس شد. در عرض دو ماه از تشکیل دولت، یک کودتای نظامی توسط جناح های مخالف در ارتش به وجود آمد. این تلاش منجر به این شد که حزب بعث مبادرت به

انجام یک سری تصفیه در طول پنج سال بکند. اعدام، ترور و از بین رفتن جامعه یهودی از این سری تصفیه ها بود. اعتراف های تلویزیونی و اعدام های عمومی به عنوان ابزاری برای ارباب استفاده می شد (Jahson, 2004: 24). همه از جریان تصفیه مقامات بالای حزب بعث که پس از بدست گرفتن قدرت از سوی او در ۱۳۵۷/۱۹۷۹ روی داد اطلاع داشتند: صدام چندین صد نفر از مقامات حزب بعث را برای استماع سخنان یکی از شرکت کنندگان در توطئه کودتای که بنا بوده انجام شود و قدرت را به دست گیرد به سالن کنفرانس دعوت کرد. با ذکر نام هر یک از توطئه کنندگان صدام حسین در حالی که اشک می ریخت دستور می داد شخص مزبور را در میان هلهله و ابراز احساسات حضار از سالن کنفرانس بیرون ببرند. گاردها متهم را بیرون می بردند. آنگاه صدام کلیه وزیران و مقامات عالی رتبه و بازمانده حزب را واداشت به این که به جوخه آتش که مامور اعدام محکومین بود بپیوندند (و به آنها شلیک کنند) (رندل، ۲۷۰: ۱۳۸۳). با این کار صدام وفاداری تمامی افراد را به دست می آورد و از این طریق همه ی آنها را در این کار سهیم می کرد تا برای همیشه به او و حزب وفادار باشند.

حزب بعث در اوایل قدرت خود برای دستیابی صلح و همچنین ضعیف شدن ارتش در کودتاهای پیاپی سعی کرد با کردها صلح کند. در ماه مارس "بازرانی" ضمن طرح مواردی، خواستار تأیید حق خودمختاری کردها، تشکیل مراجع قانون گذاری و اجرایی در شمال، یک معاون وزیر کرد در بغداد، لژیون کردی در شمال و انتصاب کردها در تمام مقام ها در کردستان شد. قرار بود منطقه کردنشین شامل استان های سلیمانیه، کرکوک، اربیل و نواحی موصل و دیاله شود که در آنها اکثریت با کردها بود. این شمول کاملاً فراتر از معاهده ای بود که حزب بعث فراهم آورده بود (Schmidt and Bravemen, 1964:253-255). صدام مخصوصاً در حزب، حاکمیت مطلق یافت و کلاً وضعیت را طوری محیا کرد که بعد از مرگ حسن البکر با مشکلی بر سر جانشینی او مواجه نشود. وی بدون هیچ گونه سوابق نظامی و طی کردن سلسله مراتب ارتش در سال ۱۹۷۶ به خود درجه ژنرال را اعطا کرد (بیگدلی، ۱۳۶۸: ۶۹). حزب بعث در جهان عرب خود را یک حزب خلقی می داند و کوشش می کند تا حدودی تئوری های کمونیسم را تقلید کند و به همین منظور قویاً از سیستم تمرکز قدرت، رعایت سلسله مراتب حزبی، آرایش پنهانکاری و شبکه جاسوسی برخوردار است. از سوی دیگر، از نظر زیربنایی به هسته های محلی، روستایی، صنفی و تعاونی تقسیم شده که هر کدام دارای دوازده عنصر است که تحت نظر مدیریت کمیته منتخب اداره می شود (بیگدلی، ۱۳۶۸: ۷۱).

در آخرین انتخاباتی اصلاحاتی که در سال ۱۳۵۵/۱۹۷۷ در قانون اساسی ایجاد کردند، اسلام به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام شد؛ سیاست اقتصادی دولت مبتنی بر سوسیالیسم شد و رئیس شورای فرماندهی انقلاب در عین حال، مقام ریاست جمهوری، نخست وزیری و فرمانده کل نیروهای مسلح را در اختیار دارد. با این حال، اصلاحات، حزب را عملاً به عنوان بالاترین مرجع به رسمیت شناخت و حزب بعث برای سرکوب مخالفان از هیچ چیزی ابایی نداشت؛ چون در واقع حزب که مهم ترین شعار خود را: ملت واحد در رسالت ابدی آن قرار داده بود که تنها راه رهایی از تفرقه جهان عرب همین است. میشل عفلق می نویسد: "ما نسل جوان عرب، حاملان یک پیام هستیم و نه یک سیاست، یک عقیده و یک ایمان و نه یک تئوری و مقداری لغات" (بیگدلی، ۱۳۶۸: ۸۷).

حزب بعث اهداف ناسیونالیستی خود را در دو مرحله به اجرا درآورد که با یکدیگر کاملاً مرتبط هستند؛ نخستین مرحله، آزاد کردن سرزمین های عربی از زیر یوغ امپریالیسم و دومین مرحله، متحد کردن سرزمین های عرب بود. برای حزب بعث دنیای عرب از آن بخش از کره خاکی که ملت عرب در آن سکنی دارد و میان کوه توروس به خلیج بصره، دریای عرب، کوهستان اتیوپی، صحرای بزرگ، اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه گسترده است (میر علی، ۱۳۹۱: ۱۷۲). با قدرت گرفتن صدام و کنار زدن رقیبان سعی کرد که برای تداوم قدرت خود، سازمان هایی به وجود بیاورد. بدین ترتیب، صدام حسین، اداره اطلاعات عمومی یا مخابرات که هسته اصلی آن جهاز هنین یا پلیس مخفی بعث است و بارزان ابراهیم تکریتی، نابرداری صدام، فاضل براق، فاضل سلفیق پسر عموی صدام و نیر صبوی نابرداری دیگر صدام، ریاست آن را تا سال های پایانی دهه ۱۳۶۹/۱۹۹۰ بر عهده داشتند که مخوف ترین روسای این سازمان ها بودند (معتضد، ۱۳۸۵: ۹۸). جهاز هنین یکی از نهادهای سایه بود که از متخصص ترین کادرهای امور اطلاعاتی انتخاب شده بود. این نهاد از مردان مسلحی تشکیل شده بود که در طول حوادث کودتای ۱۳۴۷/۱۹۶۸ با بعث بودند. در آغاز هنین به عنوان قدرت جایگزین حزب که از موقعیتی استراتژیک در دولت برخوردار بود، توسط کادرهای افسر بعث ایجاد شده بود. زیر نظر همین سازمان بود که مسئول شکنجه و کشتار چند هزار نفر از کمونیستها و کردها شد (makiya, 1998:38). «امن الحزب» و «امن العام» از سازمان های مخوفی هستند که صدام برای جلوگیری از نارضایتی ها هم در ارتش، هم در حزب و در بین توده مردم، آنها را به کار گرفت. در واقع این سازمان ها، بازوهای خشن حزب بعث بودند که در موقع مناسب و اضطراری، چهره واقعی خود را نشان می

دادند؛ در حالی که تشکیل مؤسسات ادامه می یافت، تمایل متقابلی وجود داشت، یعنی تمرکز فزونی قدرت در دست یک نفر؛ صدام حسین. حفظ موقعیت صدام حسین، شبکه ای از روابط دوستی و شخصی بود که با خطوط حزبی در هم آمیخته و اغلب با آنها هماهنگ نبود. روابط فامیلی بین احمد حسن البکر، صدام حسین و عدنان خیرالله طلفاح، اساس این روابط بود. مطبوعات دائماً تصویری آرمانی از صدام و حزب بعث را به نمایش می گذاشتند و فضیلت وی (صدام حسین) بخشی از میراث حزب شد. کودکان تازه تولد یافته را به نام صدام، نامگذاری می کردند و اعضای جوان حزب، قدم زدن، لباس پوشیدن و حتی طریقه سخن گفتن او را تقلید می کردند. فیلمی که در بغداد ساخته شد، زمان کودکی صدام، شرکت وی در انجمن همکاری قاسم و فرار وی به دمشق و قاهره را به نمایش می گذاشت. نمونه ای از این چاپلوسی، یک آگهی بود در شماره ژوئیه ۱۹۸۰ روزنامه نیویورک تایمز که این سوال را مطرح می کرد که آیا عراق عزت و سربلندی قبلی خود را دوباره می دید و نام صدام حسین به عنوان حمورابی، آشور بنی پال، منصور و هارون الرشید قرن خواهد شد. (معتضد، ۱۳۸۵: ۹۹).

کردها در عراق

پس از تقسیم کردستان توسط کشورهای غربی، کردها تاریخ پر فراز و نشیبی داشتند. از یک سو در پیمان نامه های که از سوی کشورهای غربی صادر شده بود عملاً کردها را در کشورهای که مورد نظر غربی ها بود تقسیم نموده و از سوی دیگر پس از تشکیل یک دولت به ظاهر مدرن قول بررسی حقوق کردها را داده بودند. کردها در عراق پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و تشکیل دولت عراق همواره در حال جنگ با دولت مرکزی بودند آنها بر این باور بودند که تقسیم آنها در این کشورها ظالمانه بوده و به همین دلیل برای رسیدن به حقوق خود دست به شورش بردند. بریتانیا که عراق را به عنوان سرزمین تحت قیمومیت پیش روی سازمان ملل گذارده بود، به منظور پیشبرد اهداف خود شیخ محمود برزنجی را به عنوان یکی از رهبران محلی کرد از سلیمانیه به منظور فعالیت در منصب حاکم ولایت کردی موصل دعوت نمود. علی رغم عدم توانایی شیخ محمود در غلبه بر شکاف و تفرقه در میان کردها، شیخ محمود بی درنگ به خود عنوان «پادشاه کردستان» را داده و بر علیه حاکمیت انگلستان بپاخاسته و مخفیانه به برقراری ارتباط با ترکها دست یازید. در یک پیش دستی در نتیجه ی شکست از حکومت عراق در بغداد، نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا با موفقیت به بمباران نیروهای شیخ محمود پرداخته و طی

سالهای دهه ی ۱۳۹۹/۱۹۲۰ قیامهای متعدد وی را به هزیمت کشاندند(گوتتر، ۲۰۱۴: ۴۶). در سال ۱۳۲۲/۱۹۴۳ شورش دیگری به رهبری ملا مصطفی بارزنی رخ می دهد و قسمتهای عمده ای از کردستان را متصرف می شود. در سال ۱۹۴۶ به جمهوری کردستان در مهاباد ملحق می شود و پس از شکست جمهوری به شوروی عزیمت نمودند. با این حال زمانی که عراق تحت قیمومیت بریتانیا بود یک سری قوانین برای تحقق خواسته ی کردها در قانون اساسی آن گنجانده بودند به همین دلیل زمانی که عراق به یک کشور مستقل تبدیل شد، رژیم عراق که بیش از حد ضعیف بود می خواست که این قوانین را لغو کند. در همان زمان روح ملی گرایانه ی کردها افزایش یافته بود. (bengio,2012:11).

مدرنیزاسیون عراق، تاثیرات خود را بر منطقه کردستان هم گذاشت و این نوسازی باعث به وجود آمدن طبقات جدید به خصوص طبقات متوسط شهری گشت. ظهور این طبقه خواسته های متفاوتی را هم در پی داشت به همین دلیل آنها شروع به تاسیس نهاد ها و احزابی کردند. تعدادی از دانشجویان در سال ۱۳۰۹ / ۱۹۳۰، سازمانی غیر رسمی به نام «کومله لوان^۱» تشکیل دادند. اما به دلیل اینکه کردها فاقد احزاب محلی بودند بیشتر این طبقه متوسط به حزب کمونیست پیوستند و به همین دلیل آنها هم از استقلال کامل کردستان دفاع کردند. گروه ها و سازمانهای دیگری هم تشکیل شدند. یکی از این گروه ها «کومله ی برایه تی^۲» به رهبری شیخ لطیف پسر شیخ محمود بود. اعضای آن بیشتر محدود به اعیان شهری و یکی دو تن شخصیت مذهبی بود. در درون یکی از این گروه ها حزبی جدید متولد شد. این حزب جدید «هیوا^۳» نام داشت مرکز اولیه «هیوا» مثل «دارکر» شهرهای اربیل و کرکوک و کفری و کلار و فانقین و کالج های بغداد بود- و همین گسترش جغرافیایی و انتقال زمینه هویت کردی را از کوهستان و مناطق قبیله ای به مراکز شهری به روشنی نشان می دهد (داول، ۱۳۸۶: ۴۵۲).

در سال ۱۳۳۷ / ۱۹۵۸ پس از در وجود آمدن جمهوری متحده عربی (متشکل از سوریه و مصر) رهبران کرد در نظر داشتند علیه رژیم سلطنتی عراق دست به انقلاب بزنند. برای جلب کمک ناصر با او تماس میگیرند و پخش برنامه های به زبان کردی را از رادیو قاهره از وی تحصیل می کنند(کوچرا، ۱۳۷۷: ۲۴۷). کودتای ۱۴ ژوئیه ۱۳۳۷ / ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم و

۱. انجمن جوانان

۲. انجمن برادری

۳. حزب امید یا آرزو

افسران آزاد دوران امید بخشی را برای کردها وعده داد. قاسم زمام قدرت را به دست گرفت و وعده داد که جمهوری دموکراتیک در کشور برقرار کند. قاسم در ضمن شورای جاکمیتی مرکب از سه عضو تشکیل داد: یک سنی، یک شیعه، و یک کرد. دو هفته بعد که قانون اساسی موقت منتشر شد ماده ۳ آن می گفت که «عرب ها و کردها در کشور سهیمند و کشور حقوق آنها را در چهارچوب موجودیت عراق به رسمیت می شناسد». قاسم از ملا مصطفی خواست که به کشور بازگردد و روابط صمیمانه ای بین آنها حاکم بود ولی در سال ۱۹۶۱/۱۳۴۰ جنگ کردها در عراق آغاز شد و روابط قاسم و ملا مصطفی به شدت دچار تیرگی گشت. اما در کنار این مسایل چیزهای مهمتری هم بود: کشمکش بین ناسیونالیسم های عراقی، کشمکش بین عناصر نظامی و غیر نظامی بغداد و سرانجام کشمکش بین قبیله گری و ایدئولوژی در کردستان. همه ی این تنش ها طرفین را در کوشش به منظور یافتن راه حلی موفقیت آمیز برای مسئله کرد از نیرو تهی کرد. (داول ۱۳۸۶: ۴۷۲).

نیروهایی که قاسم را تهدید می کرد اعم از ناسیونالیست های عرب و بعث، کمونیست ها و قباایل شورشی که در واقع سد راه حقوق کردها بودند به خصوص ناسیونالیست های عرب و بعث، بارزانی آنها را سرکوب کرد و در واقع قاسم را از این گونه تهدید ها نجات داد و کار به جایی رسیده بود که قاسم از این همه موفقیت بارزانی نگران شده و به همین دلیل کارهایی علیه آن انجام داد. وی در سخنانی که در اوایل سال ۱۹۶۰/۱۳۴۱ ایراد کرد علناً از کردها، به ویژه بارزانی ها زبان به بدگویی گشود و خاطر نشان کرد که به جز شورش سال ۱۹۲۰/۱۲۹۹ عرب ها و کودتاهای ۱۹۳۶/۱۳۱۵ و ۱۹۴۱/۱۳۲۰ بکر صدقی و رشید عالی گیلانی همه شورش های دیگر پیش از سال ۱۹۵۸/۱۳۳۷ عراق به تحریک و تشویق امپریالیست ها بوده است (داول ۱۳۸۶: ۴۸۰). در طی تابستان حزب دموکرات کردستان باز درخواست های خود را عنوان کرد: کاربست زبان کردی در مقام زبان رسمی، بازگرداندن کارمندان کرد از مناطق عرب نشین، ادامه اصلاحات کشاورزی و توسعه صنعتی، از جمله کلی کردن صنعت نفت. ولی قاسم به هیچ کدام از اینها توجهی نکرد به همین دلیل دوباره جنگ بین کردها و دولت عراق آغاز شد. عده ای از آنها (به زمینداران کردستان گفته می شود که معادل دیگر آن خان یا ارباب است.) و پیروانشان که مخالف اصلاحات ارزی بودند دست به شورش بردند. قاسم برای جلوگیری از شورش کردها، قباایل مخالف را به جان هم انداخت و از قبیله ها و عشیره های که ضد بارزانی بودند استفاده کرد ولی هنوز جنگ بین قاسم و بارزانی رخ نداده بود ولی با ضعف روز افزون قاسم، بارزانی از کسانی که

پول و اسلحه از قاسم گرفته بودند که علیه آنها بجنگد شروع به جنگ کرد (داول، ۱۳۸۶: ۴۷۳). در واقع جنگی که در سال ۱۳۴۰ / ۱۹۶۱ م شروع شد تا سال ۱۳۵۴ / ۱۹۷۵ م ادامه داشت. طی ۱۴ سال دست کم چهار رژیم مختلف با همان تعداد کودتای بیش و کم خونین، جانشین یکدیگر می شوند و در بغداد به قدرت می رسند. جنگ با «شورشیان کرد، که در آغاز یک عملیات سازه پلیسی بیش نبود بدل به باتلاق جنگ بی پایان شد که درصد دایم التزایدی از درآمد عراق را می بلعید- حدود ۴۰ درصد از بودجه عراق صرف ارتش می شد- و حکومت دیکتاتوری قاسم روزه روز مخالف بیشتری را بر می انگیخت». ارتش، که فکر می کرد وسایل و تجهیزات کافی برای جنگ با کردها در اختیارش نمی گذارند؛ محافل ناسیونالیست عرب؛ ناصری ها و بعثی ها. در میان این گروه ها، بعثی ها بودند که سازمانی به نام «افسران آزاد» تشکیل دادند و با رهبران شورش کرد تماس حاصل می کنند (کوچرا، ۱۳۷۷: ۲۸۰).

کردها و بعثی ها؛ تعامل یا تقابل

پس از کودتای بعثی ها، عبدالسلام عارف رئیس جمهور شد. کردها از این امر خوشحال شدند و خواستار مذاکره با حکومت فعلی شدند. به همین دلیل دوباره بحث خود مختاری مطرح شد و کردها خواستار خود مختاری شدند ولی در بغداد مسئله چیز دیگری بود به این معنی که آنها در این فکر نبودند که خود مختاری به کرد ها داده شود یا نه، بلکه به این فکر می کردند که چطور مسئله کردها را برای همیشه حل کنند. ولی به دلیل ضعف حکومت، بعثی ها دست به این کار نمی زدند و سعی میکردند از طریق مذاکره به این هدف دست بیابند. دولت عراق پس از چهار ماه گفت و گو و تعلل و طفره ورزی سرانجام در از سر گرفتن جنگ پیش قدم شد، بی اینکه بکوشد مسئولیت آن را بر دوش کردها بگذارد. روز ۱۰ ژوئن ۱۳۴۲ / ۱۹۶۳ رادیو بغداد اعلام می کند که «شورای فرماندهی انقلاب تصمیم گرفته است بی درنگ عملیات نظامی را علیه مصطفی بارزانی آغاز کند.» (کوچرا، ۱۳۷۷: ۲۹۳).

بدین سان رژیم بعث با آغاز عملیات نظامی در شهر های کرد نشین دست به بازداشت های زیادی زد در شهر سلیمانیه چند صد تن را بازداشت کرد و ۲۷۶ تن را کشت و آنها را در گوری مشترک در کنار شهر دفن کرد. ولی چیزی که رژیم بعث را از رژیم های قبلی متفاوت می کند سیاست عربیزه کردن بخش هایی از کردستان بود از همان آغاز، ارتش ساکنان کرد را از مناطق سوق الجیشی- یعنی مناطق مرزی و نفتی- می راند. روستاهای کرد را بمباران می کند و آتش

می زند، و با بولدزر با خاک یکسان می کند. به این ترتیب تنها در منطقه کرکوک قریب به ۴۰۰۰۰ کرد از خانه ها و روستاهای خود رانده می شوند! در دشت اربیل نیز عملیات «عربی کردن» منظم و مبتنی بر اسلوب دنبال می شود (کوچرا، ۱۳۷۷: ۲۹۴). با این حال رژیم بعث به دلیل اختلافات داخلی و همچنین متوقف شدن عملیات نظامی علیه کردها به دلیل بارش برف و ... فروپاشید. مارشال عارف در یک کودتای نظامی همراه ارتش، بعثی ها را از حکومت راند و خود زمام قدرت را به دست گرفت. عارف ضمن وعده هایی که به کردها داده بود مبنی بر این که خود مختاری و حقوق ملت کرد را به رسمیت می شناسد ولی به دلیل اختلافاتی که در جنگ شش روزه عرب علیه اسرائیل و درخواست همکاری عرب از بارزانی و رد درخواست آن دوباره این اختلافات عمیق تر شد. وقتی بعث در ۱۹۶۸/۱۳۴۷ از نو به قدرت رسید از جمله هدف های خود یکی هم «حل مسئله کرد به شیوه مسالمت آمیز» بود. این قضیه، نه مبنی بر هیچ گونه تعهدی نسبت به حقوق کردها بلکه مبنی بر ضرورت تقویت موضع و موقع خود بعث بود.

پروژه بعث این بود که کردها را در حزب بعث ثبت نام نماید، ایدئولوژی بعث را به آنها آموزش دهد و آنهايي که مخالفت کنند را مجبور به ترک کشور می کردند. در واقع میشل عفلق بنیادگذار بعثیزم بر این باور بود که مثل ایدئولوژی آلمان نازی (اگر شما با حزب بعث نیستید، به این معنی است که شما علیه آن هستید) (bandi, 2012: 6). بعثی ها کردها را تهدیدی علیه عراق می دانستند، به همین دلیل می خواستند روح عراقیسم را در درون آنها بکارند. بعثی ها همچنان که در بالا به آن اشاره شد در موافقتنامه ای که در ۱۱ مارس ۱۹۷۰/۱۳۴۹ بین کردها و بعثی ها به وجود آمد خودمختاری و بسیاری از خواسته های کردها را پذیرفتند. ظرف یک ماه پس از امضای موافقتنامه، صدام حسین کمیسیونی (مركب از چهار کرد و چهار عرب) را مامور اجرای آن کرد. رئیس جمهور البکر با توجه به ماده ۲۰ موافقتنامه کابینه را ترمیم کرد و پنج تن از رهبران کرد را به وزارت نصب کرد، هر چند که این وزارت خانه ها اهمیتی نداشتند. مواد ۴ و ۱۳ با انتصاب اعضای حزب دموکرات کردستان به استانداری، استانهای سلیمانیه، اربیل و دهوک و نیز شمار زیادی از پستهای پایین تر به اجرا درآمدند. در پایان آوریل در اجرای ماده ۱ موافقتنامه، زبان کردی در مدارس کردستان به کار بسته شد، و روزنامه ها و مجلات کردی منتشر شدند و اتحادیه نویسندگان و یک انجمن فرهنگی تاسیس شد (ماده ۳): اتحادیه های دانشجویان و جوانان و آموزگاران به وجود آمدند (ماده ۵). ولی این موافقتنامه به دلایلی باطل شد و در سال ۱۹۷۱/۱۳۵۰ معلوم شد که دولت عراق سعی در ائتلاف وقت دارد. یکی از مهمترین مشکلات و

مسئله مرکزی، مسئله جمعیتی بود. رژیم بعث مناطقی که کردها و عربها در آن اسکان داشتند به دلیل ترس از اینکه مبادا سرشماری جمعیت، کردها را بیشتر از عربها منظور کنند با به تعویق انداختن در واقع اعتماد کردها را از بین برد. کرکوک، خانقین، سنجار، از شهرهای هستند که کردها بعضی ها را متهم می کردند که کردهای ساکن در آنجا را اخراج کرده و به جای آن اعراب را در آن اسکان داده اند. ولی تنش اصلی بر سر کردهای فیلی بروز کرد. کردهای فیلی، کسانی بودند که از زمان امپراتوری عثمانی در عراق سکونت داشتند و بعضی ها از این می ترسیدند که آنها و کردهای ترکیه و ایران بیایند و در مناطق مورد نزاع اسکان کنند. به همین دلیل دولت عراق ۵۰۰۰۰ کورد فیلی را از کشور اخراج کرد به دلیل اینکه آنها ایرانی اند. (داول، ۱۳۸۶: ۵۱۵).

در ۱۱ مارس ۱۳۵۳/۱۹۷۴ بغداد قانون خودمختاری را اعلام کرد و به ملا مصطفی دو هفته فرصت داد که در طی آن این قانون را بپذیرد و به «جبهه ملی» بپیوندد. ولی در این قانون هم، موارد مورد اختلاف باقی مانده بود. نکته ای که در اینجا اهمیت دارد این است که رژیم بعث قانون خودمختاری را طوری نوشته بود که بغداد به عنوان قدرت اصلی و مرکزی باقی مانده بود. در سالهای ۱۳۵۳/۱۹۷۴-۱۳۵۴/۱۹۷۵ جنگهای بین دو طرف رخ داد از یک طرف کردها با کمک ایران ضربه های محکمی به ارتش عراق وارد می کرد و از طرف دیگر ارتش عراق کاملا در بن بست قرار گرفته بود به همین دلیل تنها راه باقی مانده مذاکره بود. مذاکره با ایران باعث به وجود آمدن توافقی شد که به توافق الجزایر معروف است. توافق بین ایران و عراق وضعیت کردها را به کلی دگرگون کرد. صدام حسین آینده خود را با وعده حل مسئله کردها استحکام بخشیده بود و نمی توانست خود را در معرض شکست قرار دهد (مار، ۱۳۸۰: ۳۴۹). نتیجه توافق، گذاشتن نهضت ملی کرد در حالت بی نظمی کامل در رهبری شکست خورده و در تبعید (در حقیقت بارزانی به واشنگتن دی سی رفت، جایی که وی در سال ۱۳۵۷/۱۹۷۹ در گذشت) و مناطق کرد دچار هرج و مرج شد. قدم نخست در جهت رسیدن به راه حل کار دولت بود (village voice, 1979: 327-333). رژیم پس از در هم کوبیدن مقاومت کردها به سرعت دست به کار استقرار سلطه خود بر کردستان شد. این دوره برای مردم کرد دوران سخت و هولناکی بود زیرا رژیم «کمربندی ایمنی» در طول مرز با ایران و ترکیه ایجاد کرد: عرض این کمربند ابتدا پنج کیلومتر بود که بعدها در بعضی جاها به سی کیلومتر افزایش یافت. رژیم برای اجرای این امر در مرحله اول ۵۰۰ روستا را ویران و با خاک یکسان کرد و شمار این روستاها در سال ۱۳۶۶/۱۹۸۷ به ۱۴۰۰ رسید. دستکم ۶۰۰۰۰۰ تن و شمار بسار دیگری مرکب از مرد و زن

و تک تک به «مجموعات» (یعنی اردوگاه ها) انتقال یافتند. این روستاهای «اجتماعی» در واقع شهرکهای عربی بودند که در حوالی شهرهای بزرگ بنا شده بودند، با خیابانهای وسیعی که تانکها و خودروهای زرهی می توانستند در آنها «مانور» کنند. هر کس که به خانه آباء و اجدادیش باز میگشت بی محاکمه و بی توجه به جنسیت اعدام می شد. دولت در ضمن از این فرصت برای حل مسئله «جمعیتی» نقاط مورد منازعه استفاده کرد. بنابر قول منابع کرد، دولت یک میلیون از ساکنان مناطق خانقین و کرکوک و مندلی و شیخان و زاخو و سنجار را از محل های مورد نزاع راند و به جایشان مهاجران مصری و اعراب درون عراق نشانند (داول، ۱۳۸۶: ۵۳۰).

صدام حسین خطرات ناشی از همکاری ایران و کردها را پیش بینی کرده بود. حتی پیش از تعرض به ایران ناگزیر شده بود برای تقویت کردهای محلی ۵۰۰۰۰ نفر در کردستان را مستقر کند. در آغاز سال ۱۳۶۲/۱۹۸۳ به فرار ۴۸۰۰۰ کرد که بسیاری از آنها به کوه زده بودند اعتراف کرده بود و خطر کردها روز به روز بیشتر می شد. به همین دلیل صدام سعی کرد که از مردم کرد دلجویی کند و اقداماتی در این راستا انجام داد پس از آن سعی کرد که با بارزانی ها تماس بیگیرد و آنها را منصرف کند از حمایت ایران و جنگ با دولت عراق. به همین خاطر مذاکراتی انجام دادند ولی نتیجه ای نداشت. و این برای صدام بزرگترین خیانت بود و یا به قول یکی از دیپلماتهای خارجی خنجری بود که از پشت به صدام زده شده بود، و صدام هرگز این ضربه را فراموش نمی کرد (ایندپندنت به نقل از داول، ۱۹۹۱). صدام انتقام آن را از بارزانی ها گرفت در سال ۱۳۵۴/۱۹۷۵ آنها را از دره بارزان به جنوب تبعید کرد و سپس در ۱۳۵۹/۱۹۸۰ در مجموعه «قوش تپه» واقع در جنوب عراق اسکان شده بودند. همه افراد بالاتر از سیزده سال را گرفتند و همه آنها را کشتند. ۸۰۰۰ بارزانی در این کشتار کشته شدند ارتش و افراد حزبی تمام ارزش ها و اخلاقیات را زیر پا گذاشتند. به زنان تجاوز می کردند و یا آنها را به زور به معشوقه ی خود در می آوردند. مردی به من گفت: زنان خودکشی را بهتر از آن می دانند که در این مورد حرف بزنند (مکیه، ۲۰۰۵: ۲۰۱). و این مقدمه ی کشتار بسیار وسیعی شد که به انفال شناخته شده است.

انفال

«انفال» مجموعه عملیات نسل کشی عراق علیه کردهای این کشور است؛ حزب بعث برای توجیه جنگ خویش علیه ده نشینان کرد، نام عملیات خویش را از سوره ی «انفال» قرآن برگرفت و آن عملیات را چون برگ زرین بر تاریخ خویش قلمداد کرد. در جنگ علیه تمامی

هستی کفار، مجاز بودن در تعدی به همه چیز کفار، حزب بعث از نام «انفال» استفاده می‌کند تا جهادگری خویش را نشان دهد. یا به گفته کنعان مکیه در کتاب سنگدلی وسکوت: «از طرف دیگر، معنای هر اسمی ارتباط عمیقی با فرهنگ قدرت حاکم دارد، چون اسم‌ها به خودی خود واجد معنایی نیستند، به همین دلیل است که معنی بخشیدن به نامی مجموعه افرادی را لازم است که به این نام‌ها معنی می‌بخشند» (مکیه، ۲۰۰۵: ۱۹۷). با این حال بعث در طی این عملیات، به زنان تجاوز کردند، چشمه‌ها را بتون ریختند و حتی به کودکان هم رحم نکردند. انفال در هشت مرحله انجام شد و در هر مرحله یکی از مناطق کردنشین مورد هدف قرار گرفت. انفال نشان دهنده تلاش بعثی‌ها برای نابود کردن روستاهای کرد نشین و کشاورزی آنها و در واقع نابود کردن و ریشه کن کردن جمعیت کرد بود. این عملیات نه تنها شامل مبارزین چریک می‌شد بلکه کودکان و زنانی را هم شامل می‌شد که هیچ گونه وابستگی سیاسی نداشتند (holden, 2012: 258).

انفال گزارشی نیرومندی است از قدرت فوق العاده ای که به علی حسن المجید داده بودند. حسن المجید پسر عموی صدام بود که در آن موقع او را به سمت دبیر کل حزب بعث در شمال عراق گماشتند. درت حسن المجید، همتای قدرت صدام حسین بود و بر همه ی نهادهای دولت نظارت و کنترل داشت. المجید که در بین کردها به «علی انفال» و یا «علی شیمیایی» مشهور است، قدرت مطلق نسل کشی کردها بود (ووچ، ۱۹۹۳: ۴۷). حسن المجید در سه ماه اول به قدرت رسیدنش، به عنوان دبیر کل حزب بعث در شمال عراق شروع به انجام دادن این عملیات، مشخص کردن و سپس کوچاندن آنها به جاهای مشخص و سپس کشتار آنها، از روش‌هایی بود که المجید برای انجام این عملیات انتخاب کرده بود. المجید دستور داد که «اغتشاش گران» هیچ گونه حقی بر مال و ثروت خود ندارند و حقوق قانونی روستانشینان را تحت عنوان «روستاهای ممنوعه» متوقف کرد و دستور داد که فامیل‌های درجه یک اغتشاش گران باید اعدام گردند. در یکی از اسناد به شماره ۴۰۰۸۰ که در ۲۰ حزیران ۱۳۶۶ / ۱۹۸۷ ابلاغ شده است، در صفحه ی پنج، المجید دستور داده است که «هر کسی که در این روستاها دستگیر شود، باید از طرف نهادهای امنیتی مورد تفحص قرار گیرد و آنهايي که سنشان در بین ۱۵ تا ۷۰ سال است، پس از گرفتن اطلاعات مفید باید اعدام شوند؛ و همچنین باید از زمان و مکان آن باخبر شویم.» (ووچ، ۱۹۹۳: 48).

عملیات انفال، چهار ماه پس از سرشماری در شب ۵ اسفند ۱۳۶۷ حمله به پایگاه‌های حزب

اتحادیه میهنی^۴ شروع شد. از هشت مرحله عملیات انفال، هفت مرحله آن در حوزه های زیر نفوذ حزب اتحادیه میهنی انجام شد و یک مرحله آن در حوزه زیر نفوذ حزب دموکرات کردستان عراق. نکته جالب توجه این است که رژیم بعث، به هیچ عنوان این عملیات ها را از مردم پنهان نمی کرد، بلکه بعد از سرکوب کردن و کشتارهای دسته جمعی کردها، در تلویزیون رسمی دولت از پیروزی آن سخن می گفتند و به مردم می گفتند که در خیابان ها به رقص و شادی بپردازند. حتی در سال ۱۳۷۲/۱۹۹۳ برای پنجمین بار، یاد و خاطره شکست دادن سه رگه لوو... به رگه لوو(اسم مناطقی است که در آن عملیات انفال انجام گرفته است)، که در ۱۹ مارس ۱۳۶۷/۱۹۸۸ انجام شده بود، تیتراژ اول شعارها و خبرهای عراق بود (ووج، ۱۹۹۳: ۴۷). اولین عملیات در دره ای به نام «جافتی» رخ داد. این دره در نزدیکی سلیمانیه است. تصرف این منطقه سه هفته طول کشید. به دستور المجید، کلیه افراد ذکور ۱۲ - ۲۰ ساله ای بازداشت شدند، ناپدید گردیدند. آن عده که گریختند، در عبور از کوهستان های برف گرفته به سوی شرق، با شداید فوق العاده ای روبه رو شدند. انفال ۲ در منطقه ای به نام قره داغ رخ داد. المجید دستور داد که برای از بین بردن هر گونه حضور کردها، مقدم بر عملیات زمینی، عملیات شیمیایی را انجام دهند؛ به زودی تپه ها پوشیده از مردمی شد که می گریختند. اکثریت این مردم را که به شمال و به سوی سلیمانیه می گریختند، جمع کردند و به سوی مراکز تجمع بردند؛ در آنجا نامشان را نوشتند، وسایل قیمتی شان را گرفتن و شناسنامه هایشان را ضبط کردند و سپس زن ها و مردها را از هم جدا کردند. مردها را به محل هایی ناشناخته بردند و نابود کردند. در حاشیه جنوبی قره داغ، شیوه جامع تری از این دست حاکم بود؛ صدها زن و مرد و کودک، بی آن که اثری از آنها باقی مانده باشد، ناپدید شدند(ووج، ۱۹۹۳: ۵۰).

در اواسط آوریل صحنه عملیات انفال ۳ به گرمیان انتقال یافت؛ یعنی به منطقه جنوب کرکوک و مجاور حاشیه قره داغ، که «دژ» اتحادیه میهنی کردستان نیز بود. یک بار دیگر نوباوگان و جوانانی که اسیر شدند، سفر کابوس آسای خود را به سوی «اعدام گاهها» آغاز کردند. در بسیاری از موارد جاش ها، مردم را جمع می کردند و به اردوگاهها می بردند؛ یکی از مسئولان بعثی به آنها می گفت که «مردها را به ما بدهید، اموالشان مال شما». در واقع همه جاش ها، خدمتگذاران وظیفه شناس انفال بودند؛ شاید هم خبر نداشتند که این گردآوری مردم نه برای

۴. این حزب در سال ۱۹۷۵ تاسیس شده است. و رهبری آن از بدو تاسیس جلال طالبانی است.

۵. به مزدوران کردی گفته می شود که رژیم بعث آنها را با پول خریده و آنها هم علیه مبارزات کردها اقدام می کنند.

فرستادن به «مجموعه‌ها»، بلکه برای اعدام دسته جمعی آنهاست(داول، ۱۳۸۶: ۵۶۰). در آغاز ماه مه، عملیات انفال ۴ برای پرداختن به مناطق بین کرکوک، اربیل و کوی سنجاق متوجه شمال شد. باز صدها تن در اثر حملات شیمیایی در کنار زاب کوچک جان باختند. در اینجا شاید ۳۰۰۰۰ نفری را از بین بردند. در مناطقی که شدید بود، زن ها و کودکان را نیز به کشتارگاهها بردند. در طی ماه های تابستان سه عملیات از این دست (انفال ۵، ۶ و ۷) برای از بین بردن نیروهای کرد در باليسان و مناطق کوهستانی شرق شه قلاوه به اجرا درآمد. پس از آتش بس جنگ ایران و عراق و قبول قطعنامه ۵۹۸، شورای امنیت چهار روز پس از آن واحدهای نظامی در اطراف بادیلان متمرکز شدند. در ۲۵ اوت، انفال ۸ با حملات شیمیایی و بمباران شدید روستاها و دره هایی که مردم غیر نظامی و پیشمرگ ها در آن گرد آمده بودند، آغاز شد. هزاران نفر در این دره های پر فراز و نشیبی که در حال گریز بودند، خفه شدند. در ۲۹ اوت، در گلوگاه «بازی» ۲۹۸۰ نفر در اثر گازهای شیمیایی مردند و بعدها واحدهای نظامی، اجسادشان را سوزاندند(داول، ۱۳۸۶: ۵۶۰).

در ۱۵ آوریل ۱۹۸۸/۱۳۶۷، نیروهای اتحادیه میهنی و ایران، شهر حلبچه را که موقعیتی سوق الجیشی دارد و بالاتر از دریاچه سد دربندی خان واقع است، تصرف کردند و تلفات سنگینی بر نیروهای عراق وارد آوردند؛ پیش بینی می شد که به سوی خود سد پیشروی کنند. روز پس از آن، نیروهای عراق اقدام به تلافی کردند؛ شهر را به مدت چندین ساعت گلوله باران کردند و بعد از ظهر همان روز، آنها که در پناه گاههای هوایی بودند، بویی چون سیر و سیب احساس کردند. بدین ترتیب حلبچه بمباران شیمیایی شد و نزدیک به ۵۰۰۰ هزار نفر کشته شدند. تخلیه شدن روستاهای حلبچه در سال ۱۹۸۷/۱۳۶۶ توسط عراقی ها باعث شده بود تا جمعیت شهر حلبچه از رقم ۴۰۰۰۰ نفر به ۸۰۰۰۰ هزار نفر افزایش یابد. حلبچه برای المجید، رئیس ستاد حکومت شمال عراق، منبع اصلی خشم و درد سر به شمار می رفت(پاور، ۱۳۸۵: ۲۳۶). ایجاد مجتمع هایی برای کردهایی که قرار بود کشته شوند، در سراسر عراق درست شده بود. رژیم بعث در هر عملیاتی که انجام می داد، قبل از آن که آنها را دسته جمعی بکشد، آنها را به مجتمع هایی می بردند و سپس زنان، کودکان و مردان را از هم جدا می کردند و شبانه آنها را در گورهای دسته جمعی اعدام و با بلدوزر بر روی آنها خاک می ریختند. طبق تلگرام های ارسال شده از سوی سازمان اطلاعات وزیر دفاع، به تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۸۸/۱۳۶۷، چنین گزارش می دهد: به طور تخمینی چیزی حدود ۱/۵ میلیون نفر از کردها، به اردوگاهها انتقال داده شده اند؛ تقریباً ۱۰۰ -

۱۰۰۰ روستا یا شهرک های کوچک جزو طرح اسکان مجدد قرار داده شده اند و طبق گزارشات واصله که البته کاملاً موثق هم نیست، تعداد بسیار زیادی از کردها به اردوگاههای « کار اجباری » که در نزدیکی مرز کشورهای اردن و عربستان سعودی قرار دارند، منتقل شده‌اند (پاور، ۱۳۸۵: ۲۴۰).

یکی از اهداف اولیه رژیم بعث از تخریب روستاها، تعریب کردن بود؛ بعضی ها برای تغییر ترکیب جمعیتی و همچنین کم کردن جمعیت کردها و افزایش جمعیت اعراب، اقدام به این کار کرد. رژیم بعث در سال ۱۳۴۷ / ۱۹۶۸، از همان آغاز، ارتش ساکنان کرد را از مناطق سوق الجیشی - یعنی مناطق مرزی و نفتی - می‌راند؛ روستاهای کردنشین را بمباران می کند، آتش می زند و با بلدوزر با خاک یکسان می کند. به این ترتیب تنها در منطقه کرکوک، قریب به ۴۰۰۰۰ کرد از خانه ها و روستاهای خود رانده می شوند! در دشت اربیل نیز عملیات « عربی کردن » منظم و مبتنی بر اسلوب دنبال می‌شود. (کوچرا، ۱۳۷۷: ۲۹۶).

در واقع عملیات انفال، نقطه اوج بیست و پنج سال عربیزه کردن، تبعید کردن دسته جمعی و ویران کردن روستا ها بود. بر این اساس عملیات انفال دارای ویژگی های است: ۱. اعدام کردن دسته جمعی و نابود کردن هزاران انسان مدنی که در آن شمار زیادی از زنان و کودکان را در بر می گرفت. ۲. استفاده فراوان از سلا حهای شیمیایی که شهر حلبچه و بسیاری از روستا های کردنشین را شامل می شد. ۳. نابود کردن دو هزار روستا که در اسناد رسمی حکومت از آنها به سوخته شدن، نابود شدن و ... نام برده شده اند و همچنین دوازده شهرک بزرگ را شامل می شود. ۴. نابود کردن نهادهای مدنی که از طرف ارتش مهندسی شده اند از جمله مدرسه ها، مساجد، چاهها و بسیاری دیگر از نهادها که محل سکونت مردم مدنی نبوده اند. ۵. تاراج کردن خانه و اموال شهروندان مدنی از طرف ارتش و نظامیان وابسته به حکومت. ۶. اسیر کردن روستانشینانی که در "مناطق ممنوعه" بودند. ۷. اسیر کردن و زندانی کردن هزاران زن و کودک و افراد سالمند که در وضعیت بسیار سخت و دشواری که به فرمان قوه قضائیه بدون هیچ دلیلی آنها را بازداشت کرده بودند. ۸. نابود کردن زیر بنا های اقتصادی روستاهای کردنشین (ووج، ۱۹۹۳: ۴۷-۴۸).

بعثیسم و توتالیتاریسم

نکته قابل تامل این است که چه اتفاقی افتاد که جامعه عراق در مقابل همچون رژیمی

سکوت کنند و جنایات آن را نادیده بگیرند؟ ماهیت رژیم بعث را می‌توان اینگونه وصف کرد که دولت بر تمام جامعه سلطه دارد جامعه مدنی به دولت تقلیل یافته است و نهادها، انجمن‌ها که نقش مهمی در جامعه مدنی ایفا می‌کند به واسطه ی پلیس مخفی بعث و سایر نهادهای امنیتی دیگر به اغما رفته است. تفکیک دو حوزه یعنی جامعه مدنی و دولت و سایر نهادهای دیگر که در حکم نقد قدرت و محدودیت قدرت نقش ایفا می‌کند در واقع از پیامدهای مستقیم مدرنیته است اما در رژیم بعث و تفسیر ارگانیک از جامعه در ذیل شعار «وحدت عربی» و «ایدئولوژی پان عربیسم» تمام این تفکیکات به سویی می‌روند که در آن حزب بعث یکه تاز این میدان به شمار می‌رود. ایجاد کردن جامعه ای یک رنگ و یک صدا در واقع هدف اصلی رژیم بعث بود. بعث از طریق نهادهای امنیتی و پلیس مخفی در واقع صدای هر گونه مخالفت با دولت را از نطفه سرکوب کرد. به گفته برنز و کمالی ارتش و پلیس ستونهای اصلی کنترل کننده ی جامعه بودند اما در سلسله اعصاب حزبی - حکومتی حمایت داخلی و دخالت بسیاری از اعضای خود جامعه نیز به چشم می‌خورد. حزب بعث منبع اصلی حمایت، رفاه و دیگر منافع بود که با درآمد نفت (و نه مالیات) تامین می‌شد. (برنز و کمالی، ۱۳۸۸: ۲۲۲).

رژیم بعث هم به این شکل از طریق نهادهایی همچون استخبارات، جهاز هنین، امن‌العام و سایر نهادهای دیگر توانست ارباب را در جامعه عراق نهادینه کند. رژیم بعث احزاب مخالف خود را مثل حزب کمونیست عراق که قبل از به قدرت رسیدن حزب بعث بسیار نیرومند در عرصه ی سیاست عراق ظاهر شده بود و احزابی دیگر که نمایندگی کردها یا شیعیان را بر عهده داشتند به شدیدترین نحوی ممکن سرکوب کرد. بر همین اساس حزب کمونیست عراق از یک مسئله مهم در جامعه عراق غافل شد. پس از کودتای سال ۱۳۳۷/۱۹۵۸ همه چیز دچار تغییرات بزرگی شد. به دنبال نابود شدن نهادهای مدنی در سیاست، طبقات هم از بین رفتند (مکیه، ۲۰۰۹: ۴۴۷). در حالی که قبل از سال ۱۳۳۷/۱۹۵۸ یعنی در زمان حکومت پادشاهی طبقه کارگر به دنبال نوسازی های عظیم از قدرت زیادی برخوردار بودند. حزب کمونیست عراق تنها حزبی بود که می‌توانست آنها را سازماندهی کند ولی با این حال پس از کودتا به یکباره همه چیز از بین رفت و به قول مکیه جهان طبقاتی جای خود را به دنیای توده ای داد و این همان غفلتی بود که حزب کمونیست از آن بی‌خبر بود.

ورود طبقات و گروههای جدید که ناشی از مدرنیزاسیون گسترده ی دولت عراق بود، دنیایی را خلق کرد که حزب کمونیست عراق با این دنیای جدید و گروههای جدید بیگانه بود. در فقدان یک

حزب فعال، جامعه ای توده ای به سادگی خود را به جنبشهای توتالیتر ملحق می کنند، و این همان چیزی است که حزب بعث از آن خبر داشت و برای آن سازماندهی به عمل آورد. میشل عفلق در این باره می گوید «نقش توده در جهان به اوج خود رسیده است، انقلاب ملت‌های شرق، برخلاف اتفاقات غرب، از خصلتی انسانی و آزادیخواهانه برخوردار است، به این دلیل که ضد امپریالیسم هستند ... در غرب استثمار طبقاتی هست ولی در شرق استثمار ملی وجود دارد.» (عفلق به نقل از مکبیه، ۲۰۰۹: ۴۵۰). از نظر بعث توده و ملت به یک معنا هستند و تفسیری کاملاً ارگانیک از این تغییرات به عمل آورد. به همین دلیل حزب بعث در سال ۱۳۵۲/۱۹۷۳ در بیان‌نامه‌ای این مورد را به هوشیاری قابل توجه ای اعلام کرد «انقلاب عربی نمی تواند انقلاب تنها یک طبقه باشد بلکه انقلابی ملی است که با هرگونه عقب ماندگی و تقسیم شدن و استثمار در حال جنگ است.» (مکبیه، ۲۰۰۹: ۴۵۱). مخالفت با احزاب و سرکوب آنها و ترور رهبران این احزاب و از سوی دیگر سرکوب انجمن ها و نهادهای مدنی در واقع جامعه را به سمتی کشاند که فرد و دولت بی واسطه روبه روی هم قرار بگیرند. فرد در مقابل قدرت دولت بسیار ضعیف و شکننده بود. بر این اساس جامعه مدنی ناپدید شد و جای آن را جامعه ای توده ای گرفت. جامعه توده ای که تسلیم قدرت افسار گسیخته حزبی به مانند حزب بعث می شود. سکوت مردم عراق زمانی معنا می یابد که رژیم توتالیتری بعث سعی می کرد رابطه فرد را با تمام عناصر معنا بخش قطع کند. از دست رفتن معنا برای فرد در واقع انزوای آن را در پی دارد. به انزوا رفتن افراد نتیجه‌ای را به دنبال داشت که صدام و حزب بعث سالها دنبال آن بودند. ربیین هه ردی در این مورد می گوید «در رژیمی استخباراتی و ایدئولوژیکی همچون بعث انسانها هرگونه احساس همدلی و وابستگی به جامعه را از دست می‌دهند و همه اعتمادشان را به اطراف می‌بازند ... بی باوری و ناامیدی و بی اعتمادی به خصلت افراد تبدیل می‌شود» (ربیین هه ردی، ۲۰۰۵: ۹).

دقیقا در همین معناست که رژیم‌های توتالیتری آن را هدف گرفته اند و سعی می کنند سلطه ی خود را در تمام جامعه بگسترانند. به گفته بردشا «ترور و ارباب فضای عمومی را به کلی ویران و تباہ می‌کند. چون به معنای واقعی کلمه نمی‌گذارد مردم با یکدیگر در ارتباط باشند. مردمی که آزادی ندارند تا هراسها و دل‌بستگی هایشان را با هم قسمت کنند با تهدید و ارباب به گوشه عزلت جنون آور اندیشه‌هایشان یا به اطاعت خاموش توده ای رانده می‌شوند (بردشا، ۱۳۸۰: ۷۸).

تمیزه شدن فرد در جامعه ای توده ای نیاز به ابر مردی دارد که قدرت گرفته شده از خود را

در او تجسم کند. و در یک کلام برای او هم معنا ساز باشد وهم معنا آفرین. و در واقع به واسطه همین رهبر است که فرد منزوی در کنار او به امنیت می رسد. امنیتی که در جامعه ی صنعتی مدرن از فرد رها شده در جامعه از آن سلب شده است. صدام حسین برای عراقی ها دقیقا همان ابر مردی است که سالها به دنبال آن بودند. بختیار علی در توصیف رهبر در جامعه عراق بعثی می گوید «رهبر در عراق مردی نیست که بر خلاف عقیده ی بعثی ها که در این مورد می گویند «کشتی را به سلامت به ساحل می رساند»، بلکه رهبر می خواهد ما را به درون سیستمی از اطاعت کور کورانه ببرد. صفت و قدرتی که صدام حسین به خود نسبت می دهد، پروسه ای همه جانبه است. که در آن رهبر همه قدرت را در دستان خود حفظ می کند. در اینجا بختیار علی هیتلر و صدام را با هم مقایسه می کند او بر این باور است که «هیتلر در سیستم نازی، رهبری است که بزرگترین قانون گذار و بزرگترین فرمانده و بزرگترین قاضی است. او رهبر حزب و ارتش و ملت است و فقط در تصویر خود اوست که قدرت دولت و ملت و جنبش سیاسی خود را به نمایش می گذارد. صدام حسین هم به همین شیوه است، او اولین قانون گذار، اولین فرمانده، و اولین قاضی و حاکم کشور است. او رهبر هر شیء ای است که بتواند بر آن رهبری کند (بختیار علی، ۱۹۹۱: ۲۵۹). ارتباط میان پلیس مخفی و شخصیت رهبر در رژیم به مانند بعث، در فاصله ای دور ارتباطی تمام شده و مطلق است. این نهادها، تنها و به شیوه ای مستقیم به رهبر وابسته نیستند، بلکه بزرگ شدن و رسیدن رهبر به اوج، از طریق این نهادها انجام می شود (مکیه، ۲۰۰۹: ۲۴۴). صدام با نهادینه کردن ترس در تمام نهادها ی حزبی و غیر حزبی در واقع سلطه توتالیتری خود را بر عراق کامل کرد. کنعان مکیه در این مورد، تصویری از دولت ارائه می دهد که به وسیله حزب، خشونت در میان تمام سازمانها نهادینه شده است (makiya, 1998: 16). بر این اساس خشونت حزب بعث به حدی هراس آور است که مکیه آن را در ذات ایدئولوژی تمامیت خواه بعث می داند. مشخصه ی اصلی حزب بعث به عنوان یک سیستم تمامیت خواه با وضعیت روانی صدام حسین از نظر تمایل به خشونت کاملا منطبق است (makiya, 1998: 18).

خشونت در سیستم بعث به جایی می رسد که تنها راه رهایی از آن، پیوستن به خشونت است و خشونت زمانی می تواند در سیستم بعث نهادینه شود که سراسر جامعه به فرمی تبدیل شود که خشونت از ماهیت آن جامعه به شمار آید. به همین دلیل بعث در فرایندی از کنترل کردن جامعه سعی کرد که تمام جامعه را به جزئی از اجزای دولت ملحق نماید. بزرگترین

بروکراسی بعث که به وسیله ی آن هم در داخل کشور و هم خارج از آن را می توانست زیر سلطه خود قرار دهد، ارتش بود. در واقع به وسیله ارتش بود که جامعه عراقی را به زیر کنترل خود در آورد. بعث آرزویی داشت که آن همانا نظامی کردن جامعه بود. بر اساس گفته مریوان وریا قانع «در دهه های هشتاد از دوازده میلیون نفر عراقی، نزدیک به پنج میلیون نفر آن به نوعی سرباز دولت بودند». سراسر جامعه را به «سرباز کردن» در واقع ماهیت بعث را به خوبی نشان می دهد. ولی چرا رژیمی توتالیتری بعث و سایر رژیم های توتالیتری دیگر دست به این کار می زنند؟ به این دلیل ساده و بسیار صریح که رژیم های توتالیتری برای اینکه سراسر جامعه را به زیر سلطه ی خود بکشند.

به باور بعث تنها جایی که مانده بود این استیلا کامل شود، کردستان بود. برای رژیم توتالیتری همچون بعث هرگونه واقعیت غیر توتالیتری در داخل کشور به معنای این بود که سراسر جامعه به زیر سلطه ی آن در نیامده است. از بین بردن این واقعیت غیر توتالیتری برای بعث در اولویت بود. بعث در واقع این واقعیت غیر توتالیتری را از طریق اردوگاههای اجباری و یا شهرکهای پیروزی به واقعیتی توتالیتری تبدیل کرد. هانا آرنت می گوید «این اردوگاهها برای توتالیتریسیم حکم آزمایشگاه ویژه ای را دارد که به تجربه های آن برای دست یابی به استیلای کامل یاری می رساند» (آرنت به نقل از واتسن، ۱۳۸۵: ۲۹). اردوگاهی که بعث برای کردها ایجاد کرده بود در واقع حکم همان آزمایشگاهی را دارد که هانا آرنت بر آن تاکید می کند. ولی برخلاف نظر آرنت که اردوگاههای دسته جمعی رازی است که هیچ گزارشی به خارج از آن داده نمی شود و حتی اعضای حزب و پلیس مخفی از آن خبر ندارند و اگر خبر هم داشته باشند باید خود را به بی خبری بزنند، در اردوگاههای که رژیم بعث ایجاد کرده بود برای عملیات انفال و در واقع راه حل نهایی برای کردها، بعد از هر عملیات موفق آمیز از طرف بعث آن را به دنیای بیرون از خود گزارش می دادند. در سال ۱۳۷۲/۱۹۹۳ برای پنجمین بار یاد و خاطره «سه رگه لوو و به رگه لو» از طرف حزب بعث گرامی داشته شد واز مردم خواستند که به خیابانها بیایند و رقص و شادی کنند. و این گفته ی هانا آرنت با عملکرد رژیم بعث به کل متفاوت است. آرنت می گوید «راز شدیداً مخفی نگه داشته شده ای که در یک کشور توتالیتر وجود دارد، عملیات پلیس مخفی و اردوگاههای دسته جمعی است.» (آرنت، ۱۳۶۶: ۲۶۲).

رژیم بعث با انتقال مردم به اردوگاهها و اعلام بی خبری از وضعیت آنها در واقع مفهوم مرگ را هم تغییر داد. اعلام بی خبری آنها، از وضعیت کسانی که هرگز بازنگشتند، انتظار هزاران

خانواده‌ی انفال شده را بیشتر و بیشتر می‌کرد به قول هانا آرنت «اردوگاههای دسته جمعی با بی نام و نشان ساختن مرگ (به گونه‌ای که نتوان تشخیص داد که زندانی مرده است یا زنده) معنای مرگ را به عنوان نقطه پایان زندگی، سلب کرده بودند. به یک معنا اردوگاهها مرگ فردی را از میان برداشتند و از این طریق ثابت کردند که چیزی به قربانی مرده تعلق ندارد و قربانی نیز به کسی تعلق ندارد. مرگ او تنها مهری بر این واقعیت می‌نهد که او در واقع هرگز وجود نداشته است» (آرنت، ۱۳۶۶: ۲۶۴). بی دلیل نیست که رژیم بعث پس از انجام عملیات انفال تمام مال و ثروت آنها را می‌بردند و یا به گفته‌ی آنها انفال می‌کردند.

ناسونالیسم عرب به گفته علق بر عشق استوار است نه عقلانیت. ناسیونالیسمی که ما از آن حرف می‌زنیم، قبل از هر چیز عبارت است از عشق ... کسی که عاشق می‌شود به دنبال دلیل و مدرک نمی‌گردد (مکیه، ۲۰۰۹: ۳۶۴). بر این اساس عشق به میهن باید بر عشق به همه چیز تقدم داشته باشد. به باور علق عقلانیت تنها کاری که می‌کند این است که عشق و محبت را از زندگی و فعالیت انسان می‌گیرد. تنها کسی می‌تواند بگوید که به میهن خدمت می‌کند این است که با عشق به آن خدمت کند. عشق با این مفهومی که از آن سخن گفتیم برای علق نفرت و کینه را به دشمنان ملت عرب یاد آوری نمی‌کند به همین دلیل در بیاننامه‌ی اعلام کرد که ما ضد کمونیست مادی گرا هستیم و ما نماینده روح عربی هستیم. روح عربی جای عشق به میهن را گرفت و حمله‌ی تهاجمی تری را علیه دشمنان عرب بیان کرد. چیزی که پشت این مفهوم است که به آن انگیزه دهد و آن را استوارتر کند، اعتقاد است. علق می‌گوید «اعتقاد بنیادی ابدی برای کارهایمان است، بنیادی که هیچ وقت تغییر نمی‌کند و نباید هم تغییر کند.» (علق به نقل از مکیه، ۲۰۰۹: ۳۶۷).

در سال ۱۹۴۷/۱۳۲۶ هنگامی که بعث اولین کنگره خود را تشکیل داد بر تمام این موارد تاکید می‌کند و به اساسنامه حزب ملحق می‌شود. "تفاوتهای میان افراد ملت، تفاوتی ساخته شده و مصنوعی هستند و با گذر روح یا خود عرب از بین می‌روند." عرب کسی است که "اعتقاد دارد جزئی از ملت عرب است" (ماده ۱۰). "هر کسی که حمایت یا ارتباطی با عده‌ای ضد عرب داشته باشد، آنهایی که به منظور استعمار به میهن عربی سفر کرده اند از ملت عرب نمی‌باشند" (ماده ۱۱). "حقوق سیاسی تنها برای کسانی است که به مام میهن عشق می‌ورزند و خودشان را از هر گونه اجتماعی تجزیه طلب دور می‌کنند" (ماده ۲۰). "هرگونه فعالیت و نهادی تشکلاتی باید در چارچوب فکری ملت عرب باشد." (مکیه، ۲۰۰۹: ۳۷۵).

حزب بعث با نابود کردن جامعه مدنی و نهادها و احزاب متفاوت به خصوص حزب کمونیست به عنوان قدرتمندترین حزب قبل از روی کار آمدن بعثی‌ها، جامعه و سیاست عراق را به جایی

کشاند که مکبیه آن را پایان سیاست نام نهاده است. ولی به جای خلاء، خشونت سازماندهی شده جای آن را گرفت. خشونتی که پس از پایان سیاست در عراق همه جامعه را به کام خود فرو برد (مکبیه، ۲۰۰۹: ۴۳۹). به این ترتیب اخراج کردها از عراق و فرستادن آنها به ایران را هم می توان در این منطق پانعربیستی حزب بعث فهمید. از ۸۵ درصد کردهای که پس از بخشش به عراق بازگشته بودند، یا از طریق شاه ایران اخراج شده بودند، به اردوگاههایی که از طرف بعث ایجاد شده بودند، روانه شدند (مکبیه، ۲۰۰۹: ۳۸۰). در واقع ایدئولوژی پانعربیستی که حزب بعث به آن توسل کرده بود جایی برای کردها نبود. در اساس این ایدئولوژی، کردها و یهودی ها و کمونیستها و هر گونه فکر و اقلیت را برنمی تافت.

به این ترتیب توتالیترایسم کل جامعه را بر حسب ایدئولوژی خاص خود سیاسی می کند و در عین حال، از سیاسی شدن جامعه بر حسب گفتمانهای دیگری جلوگیری می نماید. با سیاسی شدن جامعه از دیدگاه یک ایدئولوژی، حوزه ی خصوصی آسیب می بیند و آنچه با اندیشه کلی و مرکزی سازگار نیست حذف می گردد و بیگانه شمرده می شود. توتالیترایسم در مبارزه سیاسی، مخالفان شکست خورده خود را بر پایه همین اصول مطلق، مرتد و کافر می شمارد (بشیریه، ۱۳۸۳: ۴۱۷). بر اساس نظر هانا آرنت در خصوص پدیده سلطه در رژیم های توتالیتری این نکته حائز اهمیت است که این نوع رژیم ها تنها به داخل کشور اکتفا نمی کنند، بلکه شبکه سلطه خود را هم به خارج از مرزهای کشور می رسانند. بر این اساس اشغال کویت و همچنین حمله به ایران را می توان در این ماهیت سلطه گری رژیم بعث فهمید. بر اساس نظر وایس آرمانهای کشورهای فاشیستی و توتالیتر جدا از نژاد پرستی و فهم ارگانیک از جامعه و همچنین دشمنی با سرمایه داری و نظامی گری، به کشور گشایی هم دست می زنند. می توان این مسئله را این طوری استنباط کرد در فهم رژیم بعث، که از یک طرف در ماهیت پانعربیسم بعثی ها، کویت به عنوان بخشی از ملت عرب شناخته شده است و تقسیم آنها حاصل برنامه امپریالیسم جهانی بوده است. ملت عرب برای تحقق خواسته های خود دارای اتحادی ابدی هستند و هر گونه شکاف در روح عربی نه ناشی از ملت عرب، بلکه ناشی از ورود اندیشه های غربی است که هیچ گونه سنخیتی با فرهنگ و تمدن عربی ندارد. جنگ علیه ایران هم که صدام آن را به قادسیه صدام نامگذاری کرده بود را می توان در ماهیت کشور گشایی این رژیم استنباط نمود. قادسیه برای رژیم بعث یادآور شکست ایرانی ها در مقابل اعراب است، که با زنده کردن این حادثه سعی در مشروع جلوه دادن آن می کرد.

نتیجه گیری

حزب بعث محصول وضعیتی بود که دموکراسی پارلمانی در عراق به شدت ضعیف و احزاب لیبرال و غیر لیبرال از واقعتهای جامعه عراق بی خبر بودند. حزب کمونیست عراق که یکی از احزاب قدرتمند عراق در زمان پادشاهی بود، و تمام اقشار جامعه را به سمت خود کشانده بود، با فروپاشی حکومت پادشاهی و نادیده گرفتن این واقعیت که در واقع یکی از سرچشمه‌های رژیم توتالیتری بعث بود، که روند مدرنیزاسیون عراق باعث به وجود آمدن وضعیتی شده بود که جامعه طبقاتی به یکباره ناپدید و جامعه ای توده ای جای آن را گرفته است. جامعه ای که بعضی‌ها با ایدئولوژی پانعربیسیم مدتی بود برای آن خود را آماده کرده بودند. دولت توتالیتری بعث ایدئولوژی خود را بر توده‌ها یا به تعبیری دیگر ملت که همان معنایی است که بنیادگذاران بعث مثل علق آن را فهمیدند، بنیاد نهادند. و روح عربی که آن را سرچشمه مشروعیت خود می‌دانند همان توده‌های هستند که بعث رهبر و پیشوای آنها است. روح در اینجا همان معنای هگلی نیست که خود را در نهایت در دولت می‌بیند و اوج خودآگاهی انسان مدرن را تشکیل می‌دهد، بلکه روح در تفسیر پانعربیسیم بعضی‌ها، همان ملت است. ملت هم بر اساس تفسیر آنها دارای اراده و سرچشمه مشروعیت نیست، بلکه ملت دارای اعتقاد است و اعتقاد بنیاد ابدی روح عربی را تشکیل می‌دهد. بر این اساس تفسیری ارگانیک از جامعه و تفسیری رماتیکی از ملت پایه‌های اصلی ایدئولوژی بعضی‌ها را تشکیل می‌دهد.

در واقع چنین تفسیری از جامعه و ملت است که ماهیت اصلی دولت بعث را در مواجهه با کردها و به خصوص انفال برای ما مشخص می‌کند. کردها در این ایدئولوژی نه تنها جایگاهی ندارند بلکه به عنوان دشمن روح عربی هم شناخته می‌شوند. بر این اساس کردها نه تنها بخشی از ملت عرب نیستند بلکه از نظر آنها، کردها ستون پنجمی هستند که به دشمنان خارجی کمک می‌کنند. به عبارتی دیگر وقتی حزب بعث قدرت را به دست می‌گیرد کردستان تنها جایی است که در مقابل به توده ای کردن جامعه مقاومت می‌کند، جایی بود که هنوز احزاب کردی در حال فعالیت بودند و جامعه را سازماندهی می‌کردند. در وجود آنها نه تنها جامعه کردستان خصلت توده‌ای به خود نگرفت بلکه در مقابل توده‌ای کردن جامعه هم مقاومت کرد. حزب دموکرات کردستان و حزب اتحادیه میهنی از احزابی بودند جدای از اینکه در راه رسیدن به حقوق کردها مبارزه می‌کردند، جامعه مدنی کردستان را هم سازماندهی می‌کردند تا در مقابل ایدئولوژی پانعربیسیم بعضی‌ها به مقابله برخیزند. بر این اساس کردستان، برای رژیم بعث واقعیتی غیر توتالیتری بود که باید به واقعیتی توتالیتری تبدیل شود. چیره گی تام بعضی‌ها زمانی به اوج خود رسید که ما در اینجا استدلال نمودیم در نسل کشی انفال بود. و اردوگاهها و گورهای دسته جمعی در واقع همه نشانی از این واقعیت دارند که تنها راه به زیر سلطه در آوردن کردها و عینیت بخشیدن به جامعه ای ارگانیک، از این طریق ممکن است.

منابع و مأخذ

- اسپیرو، هربرت و دیگران (۱۳۸۴)، *توتالیتاریسم*، ترجمه هادی نوری، تهران: پردیس دانش آرنت، هانا (۱۳۸۸)، *توتالیتاریسم*؛ ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر ثالث.
- آرنت، هانا (۱۳۶۶)، *توتالیتاریسم* (حکومت ارباب، کشتار، خفقان)، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر جاویدان
- بردشاه، لی (۱۳۸۰)، *فلسفه سیاسی هانا آرنت*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶)، *عقل در سیاست*، تهران: نشر نگاه معاصر
- بشیریه، حسین (۱۳۸۹)، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، اندیشه‌های مارکسیستی، تهران: نشر نی
- بیگدلی، علی (۱۳۶۸) *تاریخ سیاسی و اقتصادی عراق*، تهران: موسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل
- پاور، سامنتا (۱۳۸۶)، *معضلی برخواسته از جهنم؛ آمریکا و قرن نسل کشی ها*، ترجمه مارینا بنیانتان، تهران: نشر چشمه
- پولادی، کمال (۱۳۸۴)، *از دولت اقتدار تا دولت عقل در فلسفه سیاسی مدرن*، تهران: نشر مرکز
- رندل، جانانان (۱۳۷۹)، *با این رسوایی چه بخشایشی؟*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نشر پانیزد
- صالحی امیری، رضا (۱۳۸۵)، *مدیریت منازعات قومی در ایران*، نقد و بررسی الگوهای موجود و ارائه الگوی مطلوب، تهران: ناشر مرکز تحقیقات استراتژیک
- علی، بختیار (۱۹۹۹)، «انفال» و اراده معطوف به کشتن و فراموشی، ترجمه منصور تیغوری، سوئد: فصلنامه کردی رهند - شماره ۷.
- کوچرا، کریس (۱۳۷۷) *جنبش ملی کرد*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: انتشارات نگاه
- گوتتر، مایکل (۲۰۱۴)، *دایره المعارف تاریخی-سیاسی کردستان*، ترجمه هیوا مشرفی: انتشارات دهوک.
- لانگریک، استیون همزلی (۱۳۷۸) *عراق ۱۹۰۰-۱۵۰۰*؛ *تاریخ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی*، ترجمه اسدالله توکلی و محمد رضا مصباحی، تهران: انتشارات آستان قدس رضوی
- لوگوف، ژان پیر (۱۳۸۵)، *دموکراسی پسا توتالیتار*، ترجمه دکتر کاظم ایزدی، تهران: نشر چشمه

- مار، فب (۱۳۸۰)، تاریخ نوین عراق، ترجمه محمد عباس پور، تهران: آستان قدس رضوی.
- معتضد، خسرو (۱۳۸۵)، سقوط دیکتاتور؛ صدام از ظهور تا سقوط، چاپ سوم تهران: نشر البرز
- مک داوول، دیوید (۱۳۸۶)، تاریخ معاصر کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نشر پانید
- میرعلی، محمدعلی (۱۳۹۱) چالش سنت و مدرنیته در سوریه و لبنان، قم: موسسه بوستان کتاب
- نوذری، حسینعلی (۱۳۹۴) نظریه انتفادی مکتب فرانکفورت در علوم انسانی و اجتماعی، تهران: نشر آگاه
- نوریس، پیا و کدی، نیکی آر و دیگران (۱۳۸۸)، جامعه شناسی سیاسی شکاف‌های اجتماعی (بررسی‌های موردی) نگارش و ترجمه پرویز دلیر پور و علی‌رضا سمیعی اصفهانی، تهران: انتشارات کویر
- واتسن، دیوید (۱۳۸۵)، هانا آرننت، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: انتشارات هرمس.

